

ماجرای غزه، همبستگی "ما"ی جهانی و بیگانگی "من" ایرانی!

شعله ایرانی

"دولت‌ها می‌آیند و می‌روند. ما، مردمان، ما می‌مانیم!"

این جمله‌ای است که نویسنده و شاعر پرآوازه آلیس واکر فمینیست در مقاله‌ای به تاریخ چهارم جون در وصف شهروندان جهانی که ساکنان غزه را فراموش نکردند، می‌نویسد. آلیس واکر که کتاب هایش را میلیون‌ها نفر در سراسر دنیا می‌خوانند وجدان مشترک جهان را می‌ستاید و از حماسه‌ی رزا پارک آن هنگام که قدم اول را در انکار تبعیض‌نژادی در آمریکا برداشت یاد می‌کند. تنها بود آنگاه که بر صندلی ممنوعه‌ی اتوبوس نشست؛ اما تنها نماند و جهانی در پی او آمد.

بقیه در صفحه 4

اخذ مجوز، استیصال یا تاکتیک نبرد؟

تقی روزبه



Photo: Farhad Rajabali

یک مقایسه ساده بین تظاهرات خودجوش پس از تقلب انتخاباتی 22 خرداد سال گذشته با آنچه که رهبران جنبش "سبز" اکنون در تدارک بزرگداشت آن از طریق چانه زنی با حاکمیت و دست اندرکاران وزارت کشور جهت اخذ مجوز راه پیمانی هستند؛ تفاوت بین این دو تاکتیک را بخوبی نشان می‌دهد.

اگر در آن زمان این عنصر نافرمانی بود که از طریق اعمال خود فرمانی در برابر استبداد حاکم عمل می‌کرد در تاکتیک استیصال، این نگاه به بالا و در نظر گرفتن خط قرمزهای حاکمیت است که عمل می‌کند. آنچه در آن زمان ورود جنبش به فارجدید را اعلام داشت، دقیقاً همان اخگر سوزان و عنصر خود فرمانی بود که حضور خود را بی توجه به باید و نبایدهای رژیم برفضای سیاسی حاکم بر جامعه تحمیل کرد. بدیهی است که اگر مردم در 25 خرداد سال گذشته منتظر اجازه راه پیمانی می‌ماندند، باید سی سال دیگر در انتظار می‌ماندند. مشخصه تاکتیک استیصال، نگاه به بالا و در انطباق با استراتژی حرکت در چهارچوب نظام و باهدف بازتقسیم قدرت است و مشخصه تاکتیک رزمنده، نگاه به پایین و در راستای استراتژی سرنگونی نظام حاکم با اهدافی چون آزادی و برابری است.

بقیه در صفحه 2

اسرائیل: مصونیت تا کی؟

نوشته: آلن گرش ترجمه: بهروز عارفی

یورش ارتش اسرائیل به یک ناوگان حامل کمک‌های بشردوستانه به غزه، در سحرگاه 31 مه 2010، احتمالاً بیست کشته داده است. این حمله در آب‌های بین‌المللی صورت گرفته. کشورهای متعدد از جمله در اروپا و نیز دولت فرانسه آن را محکوم کردند. برنارد کوشنر، وزیر خارجه فرانسه، اعلام کرد که «هیچ چیز نمی‌تواند اعمال چنین خشونت‌هایی را که ما آنرا محکوم می‌کنیم، توجیه کند». چند کشور از جمله سوئد، اسپانیا، ترکیه و فرانسه سفیر اسرائیل را فراخواندند. یونان مانور هوایی با اسرائیل را معلق و سفر فرمانده نیروی هوایی اسرائیل را لغو کرد.

بقیه در صفحه 6

جهنمی در کنگو

برگردان از نشریه آلمانی "اما"، شماره 294

لاله حسین پور

بیمارستانی در غرب کشور کنگو به نام پانزی وجود دارد که کسی را یارای تصور آن در ذهنش نیست.

چگونه می‌توان دختری 9 ساله را تصور کرد که توسط یک گروه سرباز مورد تجاوز قرار گرفته است. یا زنی که توسط اسلحه سربازان از اندام زنانه اش به داخل شکمش شلیک شده و گلوله کلیه اعضای داخلی او را تکه پاره کرده است، به طوری که مجاری ادرار و مدفوع بدون آن که بتواند خود را کنترل کند، یکی شده است.

بقیه در صفحه 7

رابطه قدرت و اعدام به جان باختگان آروزهای انسانی

هادی ستار زاده

اعدام با گامی بلند تر از قیل (از حوزه تیره بختان نظام سرمایه و مازاد جمهوری اسلامی) به حوزه سیاست انتقال یافته است. و نماد این انتقال، واکنشی است که فضای رسانه‌ای را از آن خود نموده اند. اعتراض پنهان و نیمه آشکار افکار عمومی حاکی مخالفت با این اقدام غیر انسانی و نامتمدنانه است.

بقیه در صفحه 3

حاکمیت نشان بدهند. بی جهت نیست که آنها با چنین میل واشتیافی برای مذاکره و ارائه پیشنهادات خود به وزارت کشور جهت اخذ مجوز راه پیمانی شتافتند؛ با وجود آنکه خود می دانستند که درجه احتمال آن نزدیک به صفر است. اما آنچه که در این میان برجسته است همانا رله نقش خود در مهار جنبش به باندهای حاکم است. از قضا شاهدیم که جناح حاکم نیز با وقوف به نقش بازدارندگی آنها سعی می کند که بدون دادن امتیاز واقعی، آنها را برای مرز بندی بیشتر با "براندازان" تحت فشار قرار دهد.

چه می توان کرد؟:

الف- همانطور که اشاره شد یکی از چالش ها و مولفه های اصلی شرایط دشوار و حاکم بر جنبش آن است که اصلاح طلبان حاضر در صفوف جنبش ضد استبدادی حاضر نیستند محتوا و مطالبات جنبش اعتراضی مردم را برسمیت بشناسند، و فراتر از آن آمادگی دارند که آستین های خود را برای مهار آن-ممانعت از هدف گرفتن کلیت نظام و دادن شعارهای ساختارشکن- بالا بزنند

ب- اگر اصلاح طلبان به وظیفه دوم خویش-مهار جنبش اولویت بیش از پیش قائل می شوند، و تمامی اقدامات و تاکتیکهای آنها با عطف به آن اتخاذ می شود؛ بنابراین خنثی کردن این نقش از طریق تعمیم نافرمانی علیه این گونه سیاست ها نیز به یکی از ضروریات پیشروی جنبش تبدیل شده است.

ج- به موازات دگرگونی ها و تحولات درونی جنبش در راستای تمایزگفتمان ها و رادیکالیزه شدن مطالبات، نیاز به تنظیم مناسبات جدید در انطباق با این محتوا، در درون صفوف جنبش و میان گفتمان های آن و چگونگی همسویی و همکاری در بین آنها احساس می شود:

جنبش مستقل و انقلابی ناگزیر است با تأکید هر چه بیشتر بر استقلال و خود فرمائی، یعنی همان اخگر فراروندگی و خودسازمان یابی، با تداوم و گسترش دامنه ابتکارات مستقلانه خود، همچون حرکت های مستقل اخبر داخل و خارج، بکارگیری تنوع تاکتیکی نظیر ترکیب تاکتیک های خیابان و اعتصاب، و ترکیب مبارزات متمرکز و مبارزات غیرمتمرکز، و سازمان یابی هر چه گسترده تر خود (در انواع شبکه ها و هسته ها و محافل و تشکل ها و در چهارچوب یک جنبش ضد استبدادی -مذهبی متکثر، مطالباتی و رزمنده با اهداف آزادی و برابری) در عین حال بتواند با فشار از پانین به اصلاح طلبان-تامادامیکه هنوز به سازش با جناح حاکم نرسیده اند (یا در واقع جناح حاکم هنوز تن به سازش نداده است)- تلاش و نقش آنها را در مهار جنبش از درون، فلج و بی اثر سازد و حتی مسیر و امکان این سازش را دشوارتر کند. در عین حال که به موازات آن، سیاست همراهی و هم صدائی موقتی و موردی با دیگر گفتمان ها تا هر حد و اندازه ای که اشتراک در این یا آن حوزه وجود دارد، برای تقویت حرکت جنبش و تضعیف و منزوی کردن و نهایتا سرنگون ساختن دشمن روبرو و اجتناب ناپذیر است. در هر حال طرح مطالبات و سازمان یابی مستقلانه بر اساس اهداف استراتژیک اساس کار است. گفتمان آزادی و برابری اجتماعی باید بتواند با حضور مستقل و فعال در مناسبت ها و تکانه های بزرگ جنبش، نظیر مقابله با اعدام ها و آزادی زندانیان سیاسی و تقویت جنبش مقابله با حذف یارانه ها و...، صفوف پراکنده خود را هر چه بیشتر هم آهنگ ساخته و توانایی ها و قابلیت های تاکتیکی خود را هر چه بیشتر آشکار نماید. تنها باین ترتیب است که می توان خلاء ها و گسست های ایجاد شده در جنبش را بسود گفتمان آزادی و برابری پر کرد.

89-03-20-



اخذ مجوز

منشأ بروز تاکتیک استیصال چیست؟

بی شک عنصر سرکوب در بروز آن دخیل است؛ اما نمی توان همه آن را به عامل سرکوب تقلیل داد و در عین حال قادر به توضیح همه رویدادها بود. چراکه علاوه بر نقش مهم سرکوب، تحولات و پوست اندازی های درونی جنبش و بخصوص بروز بیش از پیش نقش بازدارندگی اصلاح طلبان و رهبران جنبش "سبز" نیز در ایجاد سترونی وضعیت حاکم دخیل بوده و حتی می توان گفت که نقش مهمتری دارد. واقعیت آن است که پس از حماسه اعتراضی عاشورا که اوج نافرمانی مردم علیه حاکمیت بود، نه فقط کاخ بیداد به لرزه افتاد بلکه اصلاح طلبان نیز به نوبه خود به هراس افتادند. آن ها هراسناک از فرایند ساختارشکنی جنبش، در کنار مبارزه علیه یکه تازی جناح حاکم به شیوه خود، و وظیفه دوم و مهمتری را برای خود قائل شدند که همانا نقش مهارکنندگی جنبش بود. دیگرگنه صرفا دفع تهاجم استبداد، بلکه مهمتر از آن کنترل جنبش و مهمیز زدن به آن در کانون دغدغه های اصلاح طلبان قرار گرفت. این، قرار دادن جنبش در چهارچوب قانون اساسی و ایجاد و بنیادهای رژیم است که چهارچوب لازم برای مبارزه علیه استبداد حاکم را تشکیل می دهد. وضعیت آچمز 22 بهمن نتیجه بلافاصله کاربرد توان سرکوب و تاکتیک استیصال بود. سیاستی که نه فقط سترونی و عبت بودن توسط به قانون اساسی را در بعد استراتژیک نشان داد، بلکه در حوزه تاکتیک هم بن بست خود را به نمایش گذاشت. در پی برآمد اعتراضی مردم در روز عاشورا بود که اصلاح طلبان و رهبران "نمادین" به این فراست افتادند که جنبش بی سر و بدون رهبر خطرناک است. و اساسا یکی از مصادیق پوست اندازی، تلاش مضاعف برای تبدیل رهبران نمادین به رهبران واقعی بود. باید هر طور که ممکن بود برای جنبش یک سرواقتی و فرمانده تعیین کرد. از آن پس بود که تمامی تلاش آنها صرف حضور پررنگ و ترفعالانه تر رهبران برای اعلام حضور سیاسی و دادن رهنمود ها و تکرار راهبرد و فداکاری به نظام و متمایز کردن صفوف خود از باصطلاح براندازان، سازماندهی شبکه ها و تشکل های وابسته به خود و تحت امر خود، مرز بندی دانم با باصطلاح ضد انقلاب نظیر منافقین و سلطنت طلبان و... گردید. قرآن گوناگونی وجود دارند که ابتکارات مستقل جنبش هم چون برگزاری مستقل مراسم اول ماه مه و طرح مطالبات رادیکال توسط جنبش های اجتماعی، هم چنین اعتصاب مردم کردستان علیه اسبنداد و حمایت گسترده از آن، ابتکار و نقش این نیروها در شکل گیری جنبش ضد اعدام، پیدایش نمادهای جدید و رادیکالتری هم چون فرزند کمانگر، افتادن ابتکارات مبارزات خارج از کشور به دست گروه های غیر خودی و باصطلاح ساختارشکن (یعنی همان عوضی های مورد تنفر ابراهیم نبوی) و موارد مشابه بیش از پیش، آن ها را هراسان ساخته و موجب تلاش های مضاعفی برای ابراز وجود و کنترل بیشتر جنبش گردید. در تجارب گذشته ما با تاکتیک و استراتژی مضحک و غلط انداز "ارامش فعال" اصلاح طلبان آشنایم و عملکرد تسلیم طلبانه آن را آزموده ایم. در واقع اکنون آنها دوباره در پی گسترش و تعمیق مطالبات مردم، به تاکتیک های شبه آن-محتوای تسلیم طلبانه با عناوین واشکال بر طم مرقاق و غلط انداز متوسل شده اند. چرا که آنها نیز گویا در طلب نم نم باران مواجه با سیل خروشان شده اند؛ به جای جامعه مدنی کنترل شده و رام، با جنبش و "جامعه مدنی ی" روبرو گشته اند که بدلیل داشتن عنصر نافرمانی و فراروندگی آمادگی دارد از هر نیروی که قصد درجا زدن داشته باشد عبور کند. از همین روست که برای صید آسان ماهی مراد و تحمیل سرکردگی خود بر جنبش، بر آن شده اند که باصطلاح "کنشگر" و سیاست ساز باشند تا هم بهتر بتوانند استراتژی اصلاح طلبانه خود را بر جنبش تحمیل نمایند و هم صداقت خویش را در مخالفت با اقدامات و حرکت های باصطلاح رادیکال و براندازانه به

رابطه قدرت و ...

هنگامی که افکار تصرف شده، عمق نگرانی به فاجعه را از دست داده و در نمایش شرکت می‌کند. اما همیشه این مراد حاصل نمی‌شود. همدردی با متهم و تنفراز قدرت و لعن کردن جلاذ از پی آمد این شیوه علنی اعدام است. آنگاه است کیفر پنهان می‌گردد. بدن به منزله اماج اصلی سرکوب نا پدید می‌شود. و شکل نمادین اعدام در ذهن متحرک اجتماعی راه می‌یابد. و نتایج منفی حضور دیگر امکان رویش و پیدایش نمی‌یابد. زمینی آماده برای کاشت آنچه قدرت نیاز دارد آماده است. این قدرت است که تصویر ذهنی مردم را سامان می‌دهد به مانند یک رسانه عمل می‌کند که تنها شنونده ای هستی که گوش فرا می‌دهی. و عدالت مسئولیت عمل را از خود دور می‌سازد و با دستتان پاک به نماز می‌ایستاد و بدین طریق قانون و منافع عمومی و مینهی و یا انقلاب خود را جلو دار جنایت می‌سازد.

اگر در قرون گذشته امر بر استغفار از جرم و گناه بود و بدعت زیر بنای حکم را شکل می‌داد. در جمهوری اسلامی این همراهی دین قدرت است که سیاست مورد حمایت خود قرار داده است. در گذشته برای نجات روح و کمتر گناه کردن، سر متهم را بر کنده، زیر ساطور می‌برد، در جمهوری اسلامی این سیاست قدرت است که میداندار است. قبل از اعدام با تسخیر و تتمع متهم را به رسانه ها عصر و زمان حاضر میاورند تا هوای نفسانی قرون گذشته را به نمایش بگذارند. و متهم خود را محکوم می‌کند. حتی متهم تحت فشار با خیالی راحت و تشکر از قاضی و بازجو خواهان مرگ خویش می‌شود، از این طریق به اهداف جلاذ خود کمک می‌کند. و قبل از مرگ روح اجتماعی متحرک را به عقب نشینی فرا می‌خواند. و طلب بخشش و آمرش می‌کند. و زمانی جمهوری اسلامی حضور بر پنهان ترجیح می‌دهد، که توانسته باشد همه دستگاه را و بدنها و روحها را در تسخیر خود بگیرد و قاضی را از شرمساری نجات داده باشد و یعنی دستهای آلوده قدرت را با توهم انبوه پاک سازد.

روح استقلال قوه قضائیه در جمهور ی اسلامی در این است که مسئولیت اجرای حکم را از دوش سیاست بر میدارد. و آنرا در قوانین پنهان کرده قدرت اجراء می‌کند.

سیاست اعدام، بر حذف بدن حکم می‌راند تا کفاره روح و اراده ئی که تلاش دارد بر اعماق روح جامعه تأثیر بگذارد از تحرک باز دارد. سیاست جمهوری اسلامی هم بر انتقال درد هم بر تعقیب ذهن تکیه می‌کند هم ایجاد بستری برای توسعه و اندیشه سازی را در نظر دارد. تسلط بر زندگی شخصی و بر روند اندیشه جامعه را مورد نشانه می‌گیرد. و بدین طریق اعدام تسلط یافتن در قلمرو عمومی، یعنی محاصره تن توسط قدرت و تسلط بر تن و روح در یک هماهنگی و همزمانی دنبال می‌شود. و این دستوری بر فرمان و سکوت است. اما زندگی متحرک است و بدنها و اندیشه هم را نمی‌توان به مانند ردیف کردن اشیاء دید.

قدرت نیازمند بدن های سر به راه و مطیع و رام شده است. و انبوه مردم ملزم هستند از مرکز قدرت دستور زندگی بگیرند و این دستور در اید ه ها، سنت ها، و قوانین و کیفر ها خود را به نمایش می‌گذارند. قدرت تلاش دارد با عیش و لذت و خشونت اورا هم گام شوند. و به گروه همسرایان تک خوان اپرای دیگری برزگ یعنی قدرت هماهنگی داشته باشند. در چنین جامعه ایده نولوژیک زده ای و قدرت نیازمند انسان مطیع است در این فضای است که که اعدام نه در پنهان و یا آشکار بلکه در خانه، در اداره، در خیابان، در جشن و شادی که اعدام صورت می‌گیرد. در چنین فضای که قدرت به اشکال متفاوت حاکم است و سلطه گر، انسانیت از قبل اعدامی متولد میشود.



ذهنی که مدام با صحنه قرون قبل از انقلابات عصر مدرنیته روبرو می‌شود. دائماً تهدید می‌شود، مرتب به حضور در نمایش فرا خوانده می‌شود. و احساس فشار حلقه دار را بر گردن خود احساس مدام میکند. این زمان که بازجویان و قضات دهن گشاد و وضو گرفته بر در سلولها می‌آیند و زندانها نیاز دارند بار خود راسبک تر کنند، از این رو آنها به شدت مشغول بکارند و مهم نیست چه کسی را باید اعدام کرد، بیشتر، نشان دادن شدت عمل است که از اهمیت برخوردار است. از سارقان طلافروشی تا اندیشه ورزان اجتماعی. هدف فرو نشاندن آتشی است، که خلوت گاه قدرت را تهدید می‌کند! اعدام، کيفرتنی است که با تحرک خود، روح اجتماعی را به هوای نفسانی، قدرت طلبی، و منافع طلبی آلوده می‌سازد. و در همگرانی و هم صدائی با قدرت مسلط نیست. از جانبی دیگر تنی که تلاش دارد قدرت انحصاری را به قدرت کثرت گرامیدل سازد. و در مقابل قدرت تک صدائی ایجاد سنگر کند. اعدام مسئولیت پر کردن شکافی به عهده دارد، که این مبارزه پدید آورده است که بی آمد خود یک پارچگی قدرت مسلط را تهدید می‌کند. کار برد اعدام انتقال ترس حاکمیت به سنگر طرف مقابل است. و تلاش این اقدام جنایتکارانه در این راستاست که گرایش عمومی را در غالب تهدید منافع عام جلوه دهد. و بدین طریق انبوهه در حال گسست را دوباره در حلقه قدرت جذب کند. بنابراین اعدام پل عبور ایجاد همگرانی و دعوتی در مراسم خاتم خلع پندشگان از قدرت برای اقدام است. که در این مراسم سهم ترس از اعدام همراه ذهن شرکت کننده گان به همراه آنها به خانه بر می‌گردند. این طریق گسترده گی ترس و شیوه انتقاد سونیت دارندگان به قدرت محدود و محصور شده در حلقه قدرت مداران است.

اجرای حکم اعدام نشانه بارزی است از عبور نکردن تفکر واپس گرایانه به دوران پس از مدرنیته است، که در آن هر گونه دگر اندیشی به ارتداد و بدعت متهم است و و تن به دار اویخته اش باید بر دروازه شهر اویخته بماند. برای بیرون کشیدن روح خدائی تن زمینی را در آتش برا فروخته سوزاند.

و همین اشتراک عملی نشانی است که جمهوری اسلامی بیرون از زمان حال است. و از موقعیت واپسگرایانه به روح و تن آدمی نظر دارد.

در جمهوری اسلامی احکام در دادگاههای در بسته بدون هئیت منصفه و گاهان با حضور وکیل گرفتار در راهروهای سرگیجه آور بی نشان از مرکز قدرت و سرگردان حضور دارد. که در واقعه همیشه به دلیل دودین به دنبال حقیقت از سرعت حرکت دستگاه اجرائی قدرت جا می‌ماند. بارها گفته اند: تا من رسیدم حکم اجرا شده بود و من اعتراضی نسبت به این شتاب صورت داده ام! دور از چشم عموم صورت می‌گیرد تا بدن متهم مورد اماج سرکوب کیفری قرار گیرد. و جسم در هم کوبیده شده اعدامی مبدل شده به تصویر ذهنی عمومی گردد و ابعاد رخداد از تأثیر گذاری گسترده تری برخوردار شود. به ترس عمومی مبدل شود. در فراز فضای سیاسی جامعه متحرک به عنوان یک تهدید واقعی به گردش درآید.

ترکیب اعدام در حضور و پنهان به دو هدف نسبتاً متفاوت را دنبال می‌کند. حضور یابندگان قدرت را در اجرای خشونت یاری میکنند و به نوعی به نمایندگی قدرت کنند. و در همدستی با آن می‌باشند. کاهش همدردی با محکوم و خشونت جلاذ و تبرئه قاضی را خواستار است. ذهن تصرف شده حضور یابندگان تا پایان زندگیشان تصویری واقعی از صحنه راحفظ خواهد داشت. و حس وارد شدن درد و رنج محکوم به او انتقال می‌یابد. عملکرد این حضور در این است که، به مانند روان آسیب دیده انسان شکنجه شده، که هر زمان تداعی کردن عمل شکنجه مواجهه با واکنش غیر اراده ای او می‌شود. و کاهش همدردی با متهم و پاک زدائی چهره جلاذ و تبرئه قاضی از اهداف نزدیک به هدف قدرت در اجرای حکم در میادین است. به نوعی ایجاد تکیه گاه قدرت در حافظه عمومی و پذیرش شیوه رفتار درست از جانب او. در

غزه به راه افتاده بود. محموله‌ی این کشتی‌ها عمدتاً سیمان و صندلی‌های چرخدار، وسایل پزشکی بود.



ماجرای غزه

بی‌تفاوتی و برخورد برخی از ایرانیان نسبت به این حرکت نشان از نوعی درک سطحی، طلبکارانه و کاسبکارانه از "همبستگی" دارد. نمونه‌ای از ملایم‌ترین اظهارات را نقل می‌کنم. در بخش تلفن آزاد رادیو همبستگی استکهلم، شنونده‌ی مردی با حرارت کامل اظهار می‌کرد "چرا ما باید از فلسطینی‌ها حمایت کنیم. مگر آنها برای ما کاری کرده‌اند؟" این ادعا زیاد طرفدار دارد. چنین افرادی به جای آنکه ابراز همبستگی با کسانی که به آن نیازمندند را اولین نشانه‌ی دمکراسی خواهی و تمدن بدانند، به دنبال سهم‌خواهی هستند و نه هم‌زبانی و همراهی!

اظهارات کاملن نژادپرستانه و در مواردی با زبان متأثر از فرهنگ قلدری و تمامیت‌خواهی حزب‌اللهی، نسبت به اعراب و ترک‌ها، حتی هوراکشی برای ماشین سرکوب و ترور دولت اسرائیل و اقدامات غیرقانونی آن، از جانب بخشی از ایرانیان و حتی مدعیان سیاسی ریز و درشت دفاع از جنبش آزادی در ایران هشدار داد که مخالفت بسیاری از مدعیان مبارزه با نظام حاکم بر ایران به خاطر مخالفت آنان با سرکوبگری و نقض حقوق بشر نیست. گویی دعوا بر سر کسب قدرت و خونخواهی قبیله‌ای و ایدئولوژیک است و ربطی به برچیدن تمرکز قدرت در دست فرد یا جریان‌های فکری، مذهبی و ایدئولوژیک با حق ویژه برای ترجمان آزادی‌ها ندارد.

آیا از نوع برخوردهای اخیر نباید به این نتیجه رسید که بسیاری ایرانیان و برخی نیروهای سیاسی، از مقوله‌ی حقوق بشر استفاده‌ی ابزاری می‌کنند و نمی‌توانند و نمی‌خواهند آنرا به "غیرخودی" - با تعبیر خود- تعمیم دهند؟ آیا چنین نیروهایی در تعبیر و نگاهشان به مقوله‌های آزادی و حق، تفاوت ماهوی با سران جمهوری اسلامی دارند؟ اگر دولت جمهوری اسلامی با فرصت‌طلبی و به منظور تأمین منافعش، خود را "ناجی" مردم فلسطین نامگذاری کرده و از دولت بنیادگرای حماس حمایت همه جانبه می‌کند و بر سر خون کودکان فلسطینی معامله، برخی ایرانیان نیز در بهترین حالت، با ناآگاهی وارد بازی پارگیری سیاسی شده‌اند و پشت دولت اسرائیل سنگر می‌گیرند. اظهار نظرهای تعداد قابل توجهی از ایرانیان در وبلاگ‌ها، فیس بوک، سایت‌ها و رادیوهای فارسی زبان، در مقابله با کسانی که شیوه‌های دولت ماجراجو، متجاوز و عظمت‌طلب اسرائیل را محکوم می‌کردند، هشدار به کسانی است که معنا و قدرت مفهوم "ما" را آنطور درمی‌یابند که جامعه‌ی همبسته‌ی جهانی معنی می‌کند. اظهارات برخی در رسانه‌های گفتاری نشان می‌داد که عده‌ایی حتی از زخمی و کشته شدن کسانی که به قصد یاری و شکستن محاصره‌ی اقتصادی راهی غزه بودند و طبق گزارش پزشک‌قانونی و شاهدان عینی، اکثرن از پشت و در حال گریز مورد اصابت گلوله قرار گرفته‌اند، خشنودند. انگار پیوندهای عمیقی میان برخی مخالفان و با مدعیان اپوزیسیون با حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد که در نگاه مشترک معطوف به قدرت و خشونت‌شان ریشه دارد. نگاهی که با سکوت نخبگان و آزادی‌خواهان ایرانی مشروعیت می‌یابد. آیا می‌توان به این مهم بی‌اعتنا بود؟

در روزهای اخیر تعجب‌آور و بارز بود که بسیاری مدعیان امور سیاسی و طرفداران حقوق بشر، از چپ تا راست، یا سکوت کردند و یا از توضیح و اذعان به واقعیاتی سیاسی که مردمان مرفقی دنیا به خوبی درک کرده‌اند عاجز ماندند. آنها نگفتند که دو رژیم ایران و اسرائیل با ماجراجویی‌های نظامی، منطقه‌ی خاورمیانه را مانند دو روی یک سکه، به سمت جهمی می‌برند که جهان را به ناامنی سوق می‌دهد. بسیاری مدعیان حقوق بشر و آزادی‌های مدنی ایرانی حتی محض خالی نبودن عریضه به دستگیری و حملات وحشیانه‌ی نظامیان اسرائیلی به شهروندان این کشور که برای اعتراض به خشونت و شیوه‌های غیرمتمدانه‌ی ارتش اسرائیل به خیابان رفتند، واکنش نشان ندادند. آنها با احتیاط از کنار جوسازی‌های نیروهای سیاسی مشخصی گذشتند و از این مهم غافل شدند که اقدامات اسرائیل و بی‌اعتنایی کاملش به افکار عمومی دنیا و مصوبات سازمان ملل، مشوق و چراغ سبزی است برای جمهوری اسلامی و مشروعیت‌بخش به قلدری‌های احمدی نژاد برای رد کردن درخواست‌های جامعه‌ی بین‌المللی. از این

در روزهای اخیر با به راه افتادن کاروان بین‌المللی کشتی‌های کمک‌رسانی به ساکنین غزه، شهری که بنا به تعریف سازمان عفو بین‌الملل "بزرگترین زندان جهان" است، و حوادث ناگوار پس از آن، شاهد ابراز همبستگی مردم دنیا و حمایت چهره‌های سرشناس ادب، هنر و فلسفه بودیم. از سراسر جهان! بسیاری ایرانیان اما، در همین روزها فراموش کردند که دولت‌ها می‌آیند و می‌روند، آنچه می‌ماند ابعاد انسانی یک حرکت است و معنای همبستگی ما مردمان.

مسئله ساده است. داستان یک فاجعه‌ی انسانی است. در نوار غزه میلیون‌ها نفر بر ویرانه‌های جنگی، بدون امکان عملی باسازی مخروبه‌ها و محروم از امکانات بهداشتی و پزشکی، به شکل جمعی، در مغایرت کامل با قوانین سازمان ملل، مجازات می‌شوند. این بزرگترین زندان جهان را، دولت اسرائیل در سال ۲۰۰۸ برای مجازات مردم فلسطین شکل داد. شهر را با دیوار محاصره کرد. زندان سر باز ساخت. به هیچ اعتراض بین‌المللی هم وقعی نگذاشتند. دولت اسرائیل با حمایت دولت آمریکا، و دولت حماس با تحریک دولت جمهوری اسلامی و برخی دیگر از دولت‌ها، هر نوع راه حل پیشنهادی سازمان ملل و میانجی‌ها را در پایان بخشیدن به ادامه‌ی جنگ ویرانگر قریب چهل ساله رد کرده و یا در عمل با شکست مواجه می‌کنند. شعار هر دو طرف "جنگ، جنگ تا پیروزی است!" اسرائیل که مدعی قانونگرایی و تمدن است به کلیه مصوبات سازمان ملل در رابطه با حل بحران خاورمیانه بی‌اعتناست. حتی به افکار عمومی در کشور خود هم اعتنایی نمی‌کند. اعمال تهدید، آزار و دستگیری مخالفان از نظر دولت اسرائیل ربطی به دمکراسی و تمدن ندارد. بهانه‌اش این است که شرایط جنگی است. دولت‌های ایدئولوژیک، چه از نوع اسرائیلی و چه جمهوری اسلامی هم‌زبانند. دولت اسرائیل طرفداران از جان گذشته و حاضر به تظاهرات‌سازی هم دارد که مانند حزب اللهی‌های ایرانی برای رهبران سر می‌برند. داستان مناقشه‌ی اسرائیل و فلسطین برای ما آشناست. اما ابراز همبستگی "مردم با مردم" برای ایرانی‌ها هنوز بیگانه است. بخش بزرگی از ایرانیان با مفهوم "ما" بیگانه‌اند.

یکی از شروط نهادینه شدن دمکراسی و عدالت در هر جامعه‌ای، مبارزه‌ی دائمی و بدون قید و شرط با همه‌ی اشکال تبعیض و خشونت است. تبعیض‌ها در هر شکل و مکانی که اعمال شوند، چه در تل‌آویو، مهاباد، کابل یا غزه، ... و با هر بهانه‌ای که مشروعیت و تداوم یابند، همچون ارگانیکسی زنده در چرخه‌ی قدرت، نابرابری و خشونت را در همه‌ی اشکال و در همه‌ی لایه‌های اجتماعی و در سراسر جهان بازتولید می‌کنند و به چرخش در می‌آورند. این چرخه می‌تواند از خانه به خیابان، به محل کار، باز به خانه و ... و از ایران به اسرائیل، به افغانستان، به نیویورک و ده‌ها کشور دیگر امتداد یابد و بازسازی و بازتولید شود.

نکته‌ی بارز در ماجرای کاروان کشتی‌های امدادسانی به غزه که از کشورهای مختلف به راه افتاده بودند، نوع برخورد بخش قابل توجهی از ایرانیان خارج و داخل کشور به سرنوشت کشتی‌ها و سرنشینان داوطلب آن بود. این کشتی‌ها در یک پروژه‌ی بین‌المللی با شرکت و رهبری عمدتاً نیروهای سکولار و مبارز از سراسر جهان، از جمله بسیاری پزشکان، هنرمندان و نویسندگان سرشناس، برنده‌ی ایرلندی جایزه صلح نوبل و افراد یهودی‌تبار، برای یاری رسانی به ساکنین

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

علیه ستم جنسی

<http://rahekaregar.com/feminism>

راه کارگر خبری

<http://rahekaregar.com/news>

تلفن 49 - 40 - 66851310

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tv.s.se/womensvoice

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .

مهم غافل شدند که اقدامات دولت اسرائیل، که با مخالفت گسترده‌ی نسل جوان یهودیان در آمریکا و اروپا مواجه است، تنها به اوجگیری هر چه بیشتر نیروهای بنیادگرای اسلامی در منطقه و رشد یهودی ستیزی در جهان می‌انجامد. از این غافل ماندند که دو نظام اسرائیل و جمهوری اسلامی با استفاده از شیوه‌های سرکوب پلیسی همگون و سیاست‌های توطئه‌آمیز مشابه، نقض حقوق بشر در سراسر منطقه را مشروعیت می‌بخشند. این که شکستن محاصره‌ی غزه توسط نیروهای مترقی از سراسر جهان، از وابستگی مردمان غزه به جمهوری اسلامی و حماس و از بی‌پناهی‌شان می‌کاهد و به نیروهای سکولار در فلسطین نیرو می‌دهد. این که بخش بزرگی از جوانان فلسطینی درون غزه سکولاراند و خواهان برچیدن بساط حماس و باید این نیرو را تقویت کرد. این که دخالت وجدان جهانی و مترقی، جای حماس را تنگ می‌کند. این که جمهوری اسلامی و نیروهای تندروی اسلامی بیشترین سود را از ادامه‌ی محاصره‌ی غزه می‌برند. این که کشتار ترک‌ها در این ماجرا آب به آسیاب نیروهای اسلام گرا در ترکیه ریخت و توازن قوا را برای همیشه به نفع آنان در جامعه‌ی ترکیه عوض کرد. مسئله‌ای که در وهله‌ی اول به ایرانیان آزادی‌خواه و موج بزرگ پناهنجویان ایرانی در ترکیه آسیب خواهد رساند.

یکی از جنبه‌های بروز فرهنگ ارتجاعی و پدسالارانه‌ی ریشه‌دار در کشور ما پدیده‌ی خودشیفته‌گی، نوعی عظمت‌طلبی مضحک است که همواره توسط قدرت‌های حاکم تقویت و ترویج می‌شود و مورد سواستفاده‌ی دولت‌های خارجی هم قرار می‌گیرد. در هنگام جنگ دوم، همین روحیه مورد استفاده‌ی هیتلر و رواج نازیسم و یهودی‌ستیزی در ایران قرار گرفت. روحیه‌ای که بی‌شک ریشه در تحقیر شده‌گی طی دوره‌هایی دارد که مردمان ما مکرر متحمل یورش و اشغال زادگاهشان بوده‌اند. روحیه‌ای زاده‌ی شکست و ضعف. رابطه‌ی تاریخی شاه و رعیتی که اکنون به رهبر و امت تغییر شکل داده، و حس تحقیر شده‌گی، عادت به هورا کشی و صلوات فرستادن برای بالادست را از نسلی به نسل دیگر منتقل کرده است. این خصلت با تبلیغات جهان‌گشایی و قلدرمابی جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر دامن گسترده و حتی در میان برخی جریانات مخالف نیز در رقابت با نظام حاکم دوباره سر بلند کرده است. این خصلت بسیار رواج دارد، از فخر فروشی‌های تازه به دوران رسیده‌ها، تا منم منم‌های "ایرانیان تافته‌ی جدا بافته" که آروزی سروری بر مردمان منطقه را دارند و منظورشان از ایرانی تنها قوم فارس است و بس! طیف وسیعی را در بر می‌گیرند. تاسف‌بارتر مشاهده‌ی کسانی است که به رغم سال‌ها زندگی در بعضی کشورهای بیشتر دموکراتیک، هنوز نیاموخته‌اند که توهین و تحقیر قوم‌های دیگر نشانه‌ی توحش است نه هیچ چیز دیگر.

ابعاد تبعیض و خشونت‌ی که در ایران جمهوری اسلامی بر قومیت‌های غیر فارس، پیروان مذاهب غیر شیعه و مهاجرین افغانی روا می‌شود، گواه ساختار فرهنگی و اجتماعی جامعه‌ای است که در کلیت خود حساسیت لازم را نسبت به تبعیض قومی، مذهبی و نژادی نشان نداده است و به تبع آن نسبت به انواع تبعیض‌ها در داخل و خارج، مداراگر و چشم‌پوش شده است. مسئولیت مقابله با فرهنگ و عادات ارتجاعی، با راسیسم، عرب ستیزی، ترک و افغان ستیزی، در شرایط کشور ما در وهله‌ی اول بر دوش رهبران احزاب و جریانات سیاسی، رسانه‌ها، روشنفکران و صاحبان قلم، پژوهشگران و به دنبال آن بر عهده‌ی هر فرد ایرانی است که خواهان رشد و نهادینه شدن روحیه‌ی آزادی‌خواهی و عدالت‌جویی در کشورش است. کشوری که جزیی از منطقه‌ی بحران‌زده‌ی خاورمیانه است. کشوری که جزیی از آسیاست. کشوری که یکی از کشورهای جهان است و مردمانش باید بتوانند مستقل از سیاست‌های دولتی، اراده‌ی خود را در همراهی با "ما"ی جهانی نشان دهند. نباید اجازه داد سیاست‌های جمهوری اسلامی مرز همراهی ما با وجدان جهانی را ترسیم کند. کشور ایران را در عرصه‌ی جهانی باید مردمانی نمایندگی کنند که به ارزش‌های پایه‌ای حقوق بشر اعتقاد واقعی دارند نه کسانی که با نادانی سیاست‌های احمدی‌نژاد و ناتانیو را باز تولید می‌کنند.

شعله ایرانی (فعال حقوق زنان، سردبیر نشریه‌ی آوای زن)

متعددی را که عفو بین المللی (8) و سازمان دیده بان حقوق بشر منتشر کرده بودند، تأیید می کرد.

این گزارش ها به اتخاذ هیچ مجازاتی علیه حکومت اسرائیل نینجامید. یکی از بهانه هائی که برای پرده پوشی و توجیه بی ارادگی پیش کشیده شد، ادعای وجود بررسی های جدی در اسرائیل بود. در حالی که شارون ویل، حقوقدان اسرائیلی با استدلال آن را رد می کند (لوموند دیپلماتیک، سپتامبر 2009) (9)، در مقاله ای با عنوان «از غزه تا مادرید، ترور حساب شده صلاح شهاد».

از سوی دیگر، در اسرائیل شاهد یورش بی سابقه ای به سازمان های دفاع از حقوق بشر، چه اسرائیلی و چه بین المللی هستیم. در این کشور، این سازمان ها را، پس از تهدید ایران، حماس و حزب الله، مهم ترین تهدید استراتژیک علیه دولت تلقی می کنند. گروه هائی که از سوی حکومت و جناح راست افراطی حمایت می شوند، کارزاری تمام عیار برای بی اعتبار کردن آنان براه انداخته اند. نظیر «مونیتورسازمان های غیر دولتی NGO-Monitor (10) که جنگی تبلیغاتی برای توجیه آن چه غیرقابل توجیه است به پیش می برد. (به مقاله دومینیک ویدال «دروغ هر چه بزرگ تر باشد...» (لوموند دیپلماتیک، فوریه 2009 مراجعه کنید). (11). آیا باید در شگفت بود که سربازان اسرائیلی مددکارانی را که تلاش می کنند به غزه آذوقه برسانند، «تروریست» خوانده و چون تروریست ها با آنان رفتار کنند؟ آیا مصونیت اسرائیل از مجازات همچنان ادامه خواهد یافت یا برخی دولت ها تصمیم دقیقی برای مجازات اسرائیل اتخاذ خواهند کرد تا به دولت اسرائیل (و همچنین مردم آن) بفهمانند که این سیاست، سرکوب و اشغال بهائی دارد که باید بپردازند؟

دولت فرانسه، می تواند در چارچوب اتحادیه اروپا به شرکایش پیشنهاد کند تا پیمان همکاری با اسرائیل را به اتکای ماده 2 معلق کنند. این ماده به صراحت می گوید که اسرائیل موظف به حفاظت از حقوق انسانی است. به مقاله ایزابل آوران، «مسامحه اتحادیه اروپا در برابر اسرائیل» در سایت لوموند دیپلماتیک مراجعه کنید. (12) هم اکنون، فرانسه می تواند بدون این که معطل شرکای اروپائی اش شود، تصمیم مقتضی اتخاذ کند (13)

ابتدا، برای وادار کردن اسرائیل به احترام به حقوق و تصمیمات اتحادیه اروپا، کارزاری برای تعیین مبداء محصولات اسرائیلی وارداتی در فرانسه براه انداخته و واردات محصولات مستعمره های اسرائیلی را ممنوع کند (و نه فقط اختصاص عوارض گمرکی به آن ها)؛

سپس، تأکید کند که استقرار شهرک های استعماری در سرزمین های اشغالی غیر قابل قبول است و ساکنان این شهرک ها برای مسافرت به فرانسه به ویزا نیاز دارند. با مراجعه به نشانی داوطلبان سفر به فرانسه این امر عمل ساده ای است؛

سرانجام، فرانسه اعلام کند که شهروندان فرانسه که در اسرائیل به خدمت نظام وظیفه در می آیند، حق خدمت در سرزمین های اشغالی را ندارند. شرکت آنان در عملیات نظامی اشغالگرانه مستوجب تعقیب قضائی شود.

برنارکوشنر، وزیرخارجه اعلام کرد که در میان کشته شدگان در کشتی ها، فرانسوی نبوده است. اما، آیا او مطمئن است که هیچ شهروند فرانسوی در میان مسئولان جنایت وجود ندارد؟

عنوان اصلی مقاله:

Israël, l'impunité jusqu'à quand ?

Alain GRESH

31 مه 2010

اسرائیل: مصونیت تا ...

طبیعی است که باید از این محکومیت ها استقبال کرد. اگر چه هنوز افرادی هستند که عملیات اسرائیل را توجیه می کنند. برای مثال، بنا بر گزارش خبرگزاری فرانسه، فردریک لوفور سخنگوی وصف ناپذیر حزب «اتحاد برای جنبش مردمی» (UMP) [حزب حاکم در فرانسه] اظهار داشته که حزب او از مرگ افراد «متأسف» است ولی «تحریکات» «کسانی را که خود را دوستان فلسطینیان معرفی می کنند» نكوهش می کند.

یک روز پیش از این عملیات نظامی، برنار هانری لوی با غیب گویی که از صفات پسندیده بی شمار اوست، در تل آویو گفت: «من هرگز ارتشی این چنین دموکراتیک ندیده ام که این قدر اخلاقی رفتار کند.» (روزنامه هارتس، 31 مه 2010) (1) یادآوری کنیم که هنگام جنگ غزه، فیلسوف ما بر روی یک تانک اسرائیلی خرامیده بود تا وارد سرزمین اشغالی شود (2). بنا بر گزارش خبرگزاری فرانسه، لوی حمله امروز را «احمقانه» ارزیابی کرده، زیرا ممکن است وجهه اسرائیل را خدشه دار کند. اما، او حتی یک کلمه برای محکومیت یا اظهار تأسف نسبت به کشته شدگان به زبان نیاورد...

تنها پرسشی که امروز مطرح است، تخمین میزان بهائی است که دولت اسرائیل بخاطر این جنایت خواهد پرداخت. چرا که سازمان ملل متحد سال هاست ده ها قطع نامه صادر کرده است (3) (و اسرائیل آنها را نقض کرده است)، اتحادیه اروپا متون بی شماری را به تصویب رسانده که از اسرائیل دعوت می کنند تا به حقوق بین المللی احترام بگذارد یا حتی به حقوق انسانی، مثلاً با شکستن تحریم غزه. هیچکدام از این مصوبات در عمل به اجرا در نیامده اند. برعکس، اتحادیه اروپا و ایالات متحده به اسرائیل پاداش هم می دهند.

شاهد این مدعا پذیرش عضویت اسرائیل در «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی» (OCDE) در هفته گذشته و دیدار بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل از فرانسه برای رسمیت بخشیدن به آغاز حضور این کشور است. همان طوری که در اطلاعیه «انجمن همبستگی فرانسه- فلسطین» (AFPS) در تاریخ 30 آوریل 2010 آمده است: «عضویت اسرائیل در سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، ضربه ای است برای صلح» (4). این عضویت به منزله تأیید انضمام کرانه باختری و جولان به «محدوده» اسرائیل است. حمله اسرائیل به ناوگان صلح چند روز پس از آن نشان می دهد که این دولت حسن نظر یادشده را بمنزله چراغ سبزی جهت دست یازیدن به هر عملیاتی می داند.

در دسامبر 2008، رویداد مشابهی رخ داده بود. در آن هنگام، اتحادیه اروپا تصمیم به «ارتقای» روابط دوجانبه با اسرائیل گرفت (5). تصمیم یاد شده امتیازاتی به دولت اسرائیل می داد که اتحادیه اروپا فقط برای قدرت های بزرگ قائل بود. چند روزی از آن رویداد نگذشته بود که تانک های اسرائیلی به سرزمین غزه یورش برد و در کمال مصونیت از هر گونه مجازاتی، مرتکب «جنایت های جنگی» و حتی «جنایت علیه بشریت» شد.

ریچارد فالک، فرستاده ویژه سازمان ملل به سرزمین های اشغالی فلسطین، در لوموند دیپلماتیک (مارس 2009) مقاله ای نوشت با عنوان «ضرورت بازخواست از مسئولین تجاوز به غزه» (6). چند ماه بعد، کمیسیون سازمان ملل به ریاست ریچارد گلدستون، قاضی جنوب آفریقائی جمع بندی خود را اعلام کرد (7). گزارش او اسرائیل را بشدت محکوم می کرد، هر چند که حماس را نیز نادیده نمی گرفت. این گزارش تأیید می کرد که ارتش اسرائیل آتش بس را نقض کرده و از جنایات آن پرده بر می داشت. گزارش گلدستون گزارش های

جهنمی در کنگو ...

در چهره آلفونزینه اثری از انتقام نیست. او خود را تماما به آینده متمرکز کرده است. اگر به گذشته فکر کند، مسلما عقلش را از دست می دهد. او می خواهد دوره پرستاری را بگذراند و آرزو دارد در همین بیمارستان به کار مشغول شود. او زندگی خود را مدیون تلاش های دکتر موک وگه و توجه و مهربانی های پرستاران می داند.

بخش زنان بیمارستان پانزی غرق در ادرار است. بوی تند ادرار فضای بیمارستان را انباشته است. هرچا پا گذاشته می شود، خیزی ادرار به چشم می خورد. زنان در این بیمارستان کنترل ادرار ندارند و همیشه خیس هستند. لباس های شان خیس از ادرار، پاهای شان خیس از ادرار. آن ها تمام تلاش خود را می کنند که از ریزش ادرار جلوگیری به عمل آورند. آن قدر پاهای خود را به هم می فشارند و می ساینند، که اغلب ران های شان زخمی است. آن ها خود شرمند از این اتفاق چاره دیگری ندارند. دختر بچه ها را می بینیم که با لباس هایی پر از لکه های ادرار، خجالتی و گوشه گیر در بیمارستان پانزی زندگی می کنند. آن ها نیز قربانیان تجاوز جنسی هستند.

دکتر موک وگه متاهل است و خود 5 فرزند دارد. اما به زحمت آنها را می بیند. زیرا شبانه روز خود را در بیمارستان و در اتاق های عمل و معالجه بیماران سپری می کند. با این که ظاهرا انسانی خستگی ناپذیر است اما می توان اثرات ناشی از خستگی و رنج، روبرو شدن دائمی با تجاوز و ظلم و ستمی را که بر زنان می رود، در چهره او مشاهده کرد. زمانی که او کودکی بیست نبود، مادرش از بیماری اسم رنج می برد و او می بایست داروهای مادر را از داروخانه تهیه کرده و همواره از مادرش پرستاری کند. پدرش که یک روحانی بود، نه تنها از مادر مواظبت به عمل می آورد، بلکه مرتب با پسرش به دیدار مریض های دیگر رفته و با خواندن دعا سعی در آرامش دادن به آن ها می نمود. یک بار پسر از پدر می پرسد که چرا برای بهبودی، دارویی به این بیماران نمی دهد. پدر می گوید، من پزشک نیستم و اجازه چنین کاری را ندارم. پسر از همان لحظه تصمیم می گیرد که پزشک شود و متوجه می شود که دعا به تنهایی کاری از پیش نمی برد.

دکتر دنیس موک وگه ابتدا پزشک عمومی می شود. اما در ادامه کار خود باخیل زناتی روبرو می شود که خون آلود و نیمه جان به کلینیک حمل می شدند. تمام این ها باعث شد که وی خود را در رشته زنان و زایمان متخصص کرده و در بیمارستان پانزی آغاز به کار می کند. بعد از بازگشایی بخش زنان در بیمارستان، راه زنان به شدت آسیب دیده به بیمارستان باز می شود و روز به روز تعداد بیشتری از این زنان به بیمارستان مراجعه می کنند. همواره سنوالی برای دکتر موک وگه مطرح است. چه کسانی به این زنان تجاوز می کنند؟ به عبارت دیگر، چه کسانی جزو متجاوزین شمرده نمی شوند؟

بخشی از متجاوزین، سربازان ارتش هوتو بوده که بعد از کشتار وسیعی که در رواندا به راه انداختند، از آن جا فرار کرده و به کنگو آمدند. بخشی دیگر سربازان ارتش کنگو هستند. بخشی گروه های مسلح بوده و حتی بخشی از آن ها سربازان صلح UN هستند. همه این ها به زنان تجاوز می کنند. تجاوز به زنان یک "ورزش ملی" محسوب می شود. هر مردی در اونیفورم برای زنان یک دشمن به حساب می آید.

یونیسف، اکو و یک سازمان اومانیستی از سوند، تنها ارگان هایی هستند که اساسا بیمارستان پانزی را بر سرپا نگاه داشته اند. با وجودی که بیمارستان بسیار بیشتر از این کمک ها به حمایت مالی نیاز دارد، اما مهم تر از آن واکنش های سیاسی نسبت به تجاوز و خشونت است که می تواند مقابله مؤثر با این امر بکند. حداقل می توان حمایت مؤثر نسبت به زنان را بعد از مرخص شدن از بیمارستان به عمل آورد. این زنان در بیمارستان به زحمت معالجه شده و گاه چندین عمل جراحی روی آنان صورت می گیرد و به خانه فرستاده می شوند، اما هیچ تضمینی وجود ندارد که چنین بلایی مجددا بر سر آنان نیاید. بارها پیش آمده که زن معالجه شده مجددا با وضعیتی فجیع تر به بیمارستان بازگشته است. این زنان به کمک هایی بسیار بیشتر از حمایت مالی نیاز دارند.

زنان و فرزندان شان در بیمارستان پانزی برنامه روزانه ویژه خود را دارند. صبح ها همه با هم در سالن گرد می آیند و با دعای صبح گاهی شروع می کنند. آواز می خوانند، در گروه کر شرکت می کنند و روز را با نگاهی به آینده آغاز می کنند. آن ها به گذشته فکر نمی کنند. آن ها به رنجی که کشیده اند و انتقام فکر نمی کنند. آن ها می خواهند انسان های خوش بختی باشند و زندگی نوینی را آغاز کنند. عصرها ورزش بدن سازی می کنند. آن ها دست ها را با قدرت تمام باز و بسته می کنند، پاها را بالا و پایین می برند و بدن خود را با شدت تکان می دهند. آن ها پا بر زمین می کوبند، بامشت های شان بوکس می زنند و فریاد می کشند. فریاد درد، اندوه، خشم و زنده بودن. آن ها کم کم به موجوداتی خندان و سرحال تبدیل شده و فضای سالن را با رقص و پای کوبی پر می کنند. قدرت از چشم ها و صورت شان شراره می کشد و میل به زندگانی چیزی ست که در این زنان از بین نرفته و نابود نشدنی باقی مانده است.

دکتر موک وگه می گوید، وقتی این شادی و این زندگانی را حس می کنم، آن گاه می دانم که چه انگیزه ای مرا هر روز به این بیمارستان می کشاند.

منطقه ای که بیمارستان پانزی در آن قرار دارد، بوکاوو، منطقه ای است خوش آب و هوا، با درختانی پر از میوه و زمینی پر بار. نخل های موز و پرندگانی با رنگ های زیبا در همه جا به چشم می خوردند. رودخانه پهناور کیوو که می تواند به راحتی برق و انرژی منطقه را تأمین کند، دور تا دور شهر روان است. با این حال برق در این قسمت از کنگو گاه و گداری یافت می شود. 80 درصد مردم با کار دشوار کمتر از روزی یک دلار درآمد دارند. با وجودی که همواره بارندگی وجود دارد، اما برای میلیون ها انسان به زحمت آب آشامیدنی وجود داشته و با وجود زمین پر بار و آماده برای کشاورزی، یک سوم مردم گرسنه هستند. دکتر دنیس موک وگه که بیمارستان و بیماران را سرپا نگاه داشته است، تعریف می کند که در گذشته درسال های 60 جمعیت شهر بوکاوو فقط 50 هزار بود و آرامش بر شهر و مردم حاکم بود. بعد از جنگ داخلی در سال 1996 می توان گفت روزانه صدها نفر که از خانه و کاشانه خود آواره شده و از دست گروه های مسلح فراری بودند، به این شهر وارد شدند. جنگ داخلی منحصر به داخل کشور نشد، بلکه از کشورهای همسایه و از همه جا سربازان مسلح وارد کشور شده و به تاراج و تجاوز دست زدند. باوجود قرارداد صلح در سال 2003 گروه های مسلح هم چنان به اعمال خشونت و تجاوز در غرب کنگو مشغولند. جنگ داخلی در کنگو در مجموع حدود 4 میلیون انسان را نابود کرد و صدها هزار زن و دختر را مورد تجاوز جنسی قرار داد.

در دوران جنگ داخلی اکثر پزشکان، معلمین و حقوق دانان کشور را ترک کردند. دکتر موک وگه اما در بوکاوو ماند و به درمان جسم و روح دختران و زنانی مشغول شد که به طور غیرقابل تصویری مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بودند. زناتی که در مقابل چشمان فرزندان خود، همسر خود و همسایگان خود مورد تجاوز قرار گرفته بودند. دکتر موک وگه می گوید، وقتی تجاوز در مقابل چشمان خانواده انجام می شود، فقط زن نیست که از صدمه آن رنج می برد، بلکه تمام خانواده در این رنج سهیم می شوند و هم بستگی فی مابین نابود می شود. چنین زناتی بعد از تجاوز، دیگر در وضعیتی نیستند که بتوانند از فرزندان خود نگاه داری به عمل آورند. آن ها نه فقط فیزیکی، بلکه همراه با آن از نظر روحی و روانی نیز ویران می شوند. زناتی که از جانب همسر و خانواده خود طرد شده و دیگر قادر به زندگی در کنار آنها نیستند.

از 8 سال پیش بخشی از بیمارستان پانزی به کمک دکتر موک وگه به بخش زنان و زایمان و جراحی تعلق گرفت. بیمارستان 334 تخته که 250 تخت آن توسط زناتی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند، اشغال شده است. تمام بیمارستان و مناطق حاشیه آن دهکده ای ست متشکل از زنان، دختران و کودکان تجاوز شده، سالانه هزار زن که به علت تجاوز، اعضای جنسی شان ناقص شده است، در بیمارستان پانزی عمل می شوند. بسیاری از این زنان برهنه و نیمه جان به بیمارستان مراجعه می کنند. برخی آن چنان صدمه دیده اند که زنده ماندن شان به یک معجزه شباهت دارد. بسیاری از آنان نسبت به تجاوز انجام شده شکایتی به عمل نمی آورند. آن ها می ترسند که از طرف خانواده و فامیل طرد شوند و وحشت از انتقام، تجاوز مجدد و به قتل رسیدن، این زنان را در خود فرو می برد.

نادینه که 29 ساله است در دهکده ای زندگی می کرد که دور وحوالی آن به شدت ناامن بوده و همواره توسط سربازان مختلف محاصره می شده است. شبی که سربازان به ده حمله کردند، نادینه به همراه زنان دیگر که جمعا 50 نفر می شدند، خود را طبق معمول در بوته های جنگلی حاشیه ده مخفی کردند. سربازان رئیس دهکده و فرزندان را به قتل رساندند و نادینه را به همراه فرزندان و برادر بزرگترش دستگیر می کنند. سربازان به برادر حکم می کنند تا به نادینه تجاوز کند. برادر از این کار سرباز می زند که با تبر مغزش را می شکافند و وی را به قتل می رسانند. سربازان نادینه را مجبور به نوشیدن ادرار و خوردن مدفوعش می کنند. آن ها 4 فرزندش و دوستانش را نیز می کشند و جسد بی جان شان را مانند اشغال به دور می افکنند. و بعد یکی بعد از دیگری به نادینه تجاوز کرده و اندام جنسی اش را پاره پاره می کنند. نادینه تنها زن از میان 50 زن است که زنده مانده و در بیمارستان پانزی به سر می برد.

داستان آلفونزینه، داستان دردناک دیگری ست. او تعریف می کند که در جنگل به یک سرباز برمی خورد. سرباز او را تعقیب کرده و قصد تجاوز به او را دارد. آلفونزینه با تمام قدرتش از خود دفاع می کند. اما مگر یک دختر لاغر و ضعیف تا چه حد در مقابل یک سرباز مقاوم است. در نهایت سرباز با اسلحه اش در داخل اندام جنسی او انفجر شلیک می کند تا دیگر گلوله ای باقی نمی ماند. آلفونزینه بی هوش بر زمین می ماند. تمام اعضای داخلی او تکه پاره و نابود شده بود. و می بایست بسیاری از اعضایش بازسازی شده و با پیوند های مختلف کارکرد خود را پیدا کنند.